

یاران شریعت (افسانه و دروغ)

ضحاک نماد بیدادگری ازلی است. او تجسم شر و بد اختری است. ورود او به اریکه قدرت با تباهی و تیرگی همراه است. در پادشاهی او دانشوری و فرزانی رخت بر می بندد و نیرنگ بال می گسترده. فکر و اندیشه او ناپاک است. او صندوق جادو و انبانه ی افسانه و افسونی است. تمثیلی است از قهر سرنوشت و پادافره خودکامگی و ناسپاسی. در اوستا ضحاک ازدهایی است «سه کله، سه پوزه و شش چشم» که تهی کردن جهان از مردمان را در سر دارد. هر چه هست، او نماد بیدا و جفا است. او تنها نیست. یاران فراوانی دارد. بیدادگران بدون یاور، اقبالی ندارند. یاری رساندن به بیدادگران، بسی شنیع است. البته همدستی با قدرت حاکمه هرگز عیان نبوده است. بلکه همراه با نمایشی ایدئولوژیک اجراء می گردد. این نمایش بیش از هر چیز حافظ موقعیت کنونی است. اپوزیسیون خودی شکل می گیرد تا مبارزان مستقل و جدی به حاشیه رانده شوند. ادعا نمی‌کنم که آنتونیو فرانچسکو گرامشی می‌تواند به سادگی پاسخ ما را بدهد. با این وجود در اینجا از او می پرسیم در چنین سیستمهایی که روشنفکران به بخشی از ساز و برگ ایدئولوژیک دولت حاکمه تبدیل می شوند و امکان تشکل یابی ارگانیک با محدودیت جدی مواجه است، فرودستان با تکیه بر کدام مکانیزم می توانند از موقعیت فرمانبری به موقعیت هژمونی راه باز کرده، بن بست را بکشایند. سوال طولانی، اما پاسخ کوتاه است: با مقاومت.

نظامهای توتالیتر فقط بر قوه قهریه متکی نیستند. تنها با سرکوب، سازماندهی ی ارگانیک را متلاشی نمی کنند. آنها ایدئولوژی توتالیتر را به میدان فرا می خوانند. لویی پیر آلتوسر (Louis Pierre Althusser) بر نقش این ایدئولوژی در تولید و باز تولید سلطه تأکید فراوان دارد. دولت تمام عیار با ساز و برگ ایدئولوژیک وارد کارزار می گردد: نوحه سرایی، کارناوال دهه فجر، راهیان نور، صنعت عزاداری، «جوانان هیتلر»، پروژه توابعسازی، پروژه شیطانسازی همه ساز و برگ ایدئولوژیک نظامهای توتالیتر است. پروژه شیطانسازی ویژگی خاصی دارد. آن بر دوش «منتقدان»، «ژورنالیستها» و «اپوزیسیون» ساختگی حمل می شود. شیوخ در این فن، بی حریف اند.

جنبش‌های فرودستان همواره با این توطئه در کشاکش بوده است. مقاومت ما مستثنی نیست. چرا؟ جواب ساده است. سازماندهی و تشکل فرودستان، برای نظامهای توتالیتر خطری است جدی. گرامشی آشکارا بر این امر تأکید می‌کند. او می گوید توده‌ی مردم نمی‌توانند مستقل و خوداتکاء باشند، مگر به یمن سازماندهی. او بدرستی تصریح می کند که اساساً در تاریخ مبارزات خودانگیختگی ناب وجود ندارد. همیشه عناصری از رهبری آگاهانه در جنبش فرودستان حضور داشته است. او نقش «روشنفکر ارگانیک» را برجسته می‌کند، یعنی آن نهادی که در تلاش است با توده مردم پیوند نزدیکی برقرار کند. این نهاد برخاسته از بلوک اجتماعی مردم است. «روشنفکر ارگانیک» با تکیه بر متدی نقادانه، خیزشهای خود جوش را سازماندهی کرده تا بتواند هژمونی را اعمال کند. روشنفکر ارگانیک گرامشی در تلاش است تا به مدد آموزش رهاییبخش، وضعیت موجود را نقد کند، و به مثابه کاتالیزاتور دوران گذار عمل نماید. گرچه در زیر مهمیز ملایان انسداد سیاسی این پیوند را با محدودیتهای جدی مواجه کرده است، اما پروژه «کانونهای شورشی» پاسخ این انسداد است.

این مسیر جز با «قدرت» محقق نگردد. مرادم از قدرت آن نیرویی است که در میدان کشاکش توفیق یابد، گفتار و کردار خود را در یک گفتار تاریخی در میدان اجتماعی سامان دهد. او تلاش می کند اراده خود را به یک اراده غالب تبدیل نماید. کرانه های کنش او محدود به حوزه معینی نیست. این «قدرت» خود را همه جا بروز می دهد. حوزه ها و کرانه های اقتدار مقاومت و مجاهدین نیاز به بررسی ما ندارند. این پروسه و نظرگاه ملایان را می هراساند. مقابله نظامی چاره درد نیست. تولید انفعال، یاس، تردید و عدم اعتماد به «روشنفکر ارگانیک» چاره درد است. تولید دروغ آغاز راه است. دروغ ادعای باطلی است که حقیقت را بپوشاند. دروغ پردازان بذر نفرت می پروراند. این فریبی بزرگ است که در احساس گناه ریشه دارد.

نو جوانان در مصاف با نازیسم

شهر گُلن در کنار رود راین، روزهای مهیبی را در سالهای 1940 تا 1945 تجربه می کرد. فشار بمبارانهای سنگین متفقین، محله ارنفلد (Ehrenfeld) را به مخروبه تبدیل کرد. تمامی ساختارهای مدنی و زیر ساختارها در هم شکسته شد. «بیابانی از مخروبه» محل تجمع و اختفاء زندانیان عای فراری، جوانان عاصی و معترض به نظم موجود، فراریان از اردوگاههای مرگ با گرایشهای سیاسی و خلافاکاران تبدیل شده بود. در این فضا تشکلهای مخفی جوانان هم شکل می گرفت. بسیاری از این جوانان از عضویت در اتحادیه های «جوانان هیتلر» (Hitlerjugend) سر باز می زدند. گروههایی از جمله ادل وایس پیراتن (Edelweißpiraten) و ارن فلد گروه (Ehrenfeldgruppe) به مخالفت با

نازیسم و دستگاه سرکوب گام نهادند. هنس اشتاین بروگ (Hans Steinbrück) که در نوامبر 1944 پس از دستگیری توسط گشتاپو، همراه با 13 هم‌رزم حلق آویز شد، اهداف گروه را چنین تشریح کرد: «او و هم‌زمانش قصد داشتند، هر آنچه که در حد توانشان است، برای توقف سریع جنگ بر علیه منافع آلمان بکار گیرند. به همین خاطر آنها به جمع آوری و انبار اسلحه اقدام نمودند. آنها قصد داشتند که با نزدیک شدن نیروهای متفقین، تأسیسات نظامی و سکوها را راه آهن را منفجر کنند.» (ترجمه از این قلم است). علاوه بر این، گروه مقاومت اقدام به تهیه و پخش اعلامیه های دست نویس با متن کوتاه، کمک به اختفاء و فراری یهودیان و زندانیان سیاسی می کرد. در بین اعدام شدگان پنج نفر به نامهای گونتر شوارتس 16 ساله، گوستاو برمل 17 ساله، یوهان مولر 17 ساله، فرانتس راینبرگر 17 ساله، بار تلمویس شینک 16 ساله و آدلف شولتس 18 ساله به چشم می خورد. این جوانان در زمان پیوستن به گروه مخفی حداقل یک سال جوانتر بوده اند. متن زیر اعلامیه ی دست نویس این گروه است:

«کودکان باید از جنگ برگردند،

دوچرخه ها باید برای جشن پیروزی دوباره بچرخند

سرها [ی دشمنان] باید پس از پایان جنگ بر کف خیابان بغلتند

شما نمی توانید مرا مجبور [به جنگ] کنید، اگر من مایل نباشم.» (ترجمه از این قلم است)

مقاومت جوانان در اروپای تحت اشغال نازیسم برگی است درخشان از تاریخ اروپا. «محمد دعدس» کودک 13 ساله فلسطینی اهل روستای «دیر الحطب» واقع در شرق «نابلس» در کرانه باختری رود اردن رفته بود تا از آرمان فلسطین با دستان کوچکش دفاع کند. انتفاضه بر روی دوش همین «کودکان» حمل شد.

حماسه

در گنتکس تاریخی دیگری سیر می کنیم: زمین زیر پای بغداد میلرزد. بمبارانهای سهمگین عراق را می لرزاند. سالهای 1990 تا 1991. در این دیار مردان و زنانی جمع شده اند، تا حماسه ای بسرایند و تاریخ نوینی را خلق کنند. حکایت اینان از عجایب روزگار است. سرزمین بین النهرین مهد اساطیر و خدایان، جایگاه گیل گمش و منظومه آفرینش بابلی، کهن ترین اثر روایی منظوم درباره کیهان، میزبان این زنان و مردان است. همانجاییکه منشور کوروش کبیر نگاشته شد. الواح بدست آمده، خبر می دهند که بابل، شهر افسانه ای دوران باستان، به فرمان سارگون بنا گردید. در همین دیار بود که شهر «اشرف» در ادبیات و ضمیر جمعی ایرانیان ظهور کرد. داستان عجیبی است. ما فرصت پرداختن بدان را نداریم. باشد برای گاهی دگر.

در آن دوران در مخروبه های بغداد، در روی زمینی که مدام می لرزید، چیزی در حال زایش بود. عجیب است، هر زایش نوینی با تکانهای شدید همراه است. پدیده ای قدم به جهان می گذاشت، که تأثیری شگرف بر جای نهاده است: «بچه های مجاهدین». زمین می لرزید و همراه با آن یکی از پیچیده ترین پروژه های جنبشهای انقلابی جهان با امکانات محدود به پیش می رفت. شبیه این اسطوره تا کنون در این سرزمین تغیده بوقوع نییوسته بود. رد پای چنین اثری در الواح و کهنترین آثار مکتوب بین النهرین یافت نمی شود و نمی توانست از دید خالق «ادیسه و ایلیاد» پنهان بماند.

انتقال این کودکان مجاهدین به خارج از عراق حماسه ای است ملی. شرح زاویه به زاویه ی این پروژه شورانگیز و مملو از پهلوانی، کار فردوسی است. سندی است از هویت ما ایرانیان. حماسه ای است مملو از افتخار. راقم این سطور افتخار شرکت در این پروژه را در دوران دانشجویی در شهر کلن داشت. طاهر، احسان و صالح امروز از آن دوران می گویند. در کلام اینان ابهت و خضوع در هم می غلتند. اینان نماد رهایی از بند جهان کالایی اند. برای درک پروسه شکل گیری این شخصیتهای ممتاز و نحوه تفکر و زیست آنها، باید تجربیات آنها را از سر گذراند. این تجربیات البته منحصر به فرد هستند. به همین دلیل کاراکترها هم منحصر به فرداند.

سنت و قیومت

اینان به نطق و خطابه و اندرز و موعظه دیگران وقعی ننهند. اینان از نوجویی و نوخواهی نمی رمند. اینان سخن نو را می شنوند، اندیشه نو را ارج می نهند، با آن همدل می شوند، چالش را می پذیرند، در خط مقدم گام بر میدارند، به حرکت می افتند و بی پروا می تازند، تا پدیده نو را تجربه کنند. سخن تازه را، حتی از زبان «پیری سپید موی با پشت خمیده» بشنوند به وجد می آیند. این گفته «پیر» نویدبخش آزادی او از اسارت سنت است. سنتی کُلفت که قیم مآب است و برایش گوتیا دل می سوزاند تا همچنان تحت «قیومت» بماند. شیوخ خود را قیم می دانند، یاران شیوخ نیز هم. دل می می سوزانند، البته برای کهنگی سنت و منش خویش. این جوانان، چنین سنت و نگهبانانش را پس زده اند. آنهم چه پس زدنی.

پُربیراه نیست، اگر بگوییم، گفتار و نوشتار مسعود بسان انگیزش چالش در نسلی است که از سکوت و اپورتونیسیم و انتظار خسته است. مسعود به آنها می آموزاند، که برترین فضیلت آدمی نافرمانی است. این نسل می خواهد بشورد، دست

بکاری زند و قداست‌های مومیایی‌گونه‌ی قرن‌ها را درهم شکند. این نسل پرشش‌گر است. می‌خواهد قانون‌های ازلی و ابدی را به شلاق پرشش برکشد. او وضع موجود را بر نمی‌تابد، هستی خود را فقط در «اکنونیت» اکنون نمی‌یابد. شاید مسعود با رادیکالیسم منحصر به فرد خود، با اندیشه‌های نو، با کلامی شریف و با هرمنوتیک قرآنی، در آنها انگیزه کاشته است. اندیشه این مرد از همان اوان شور و شرر به پا کرده. این را باید پذیرفت. به او اتهام زدن، هنری نیست، دیدگاهها باید انتقاد شوند. آیا مرد میدانی هست؟ این است هنر اندیشیدن. او با طرد الگوهای بی‌رمق و رنگباخته کلاسیک مبارزه، سرود دیگری را در خیابان‌ها و کوچه و برزن میهن مترنم کرد. آیا سرود دیگری هم هست؟ گوشهای شنوا فراوان است، اما چیزی شنیده نمی‌شود. قیم مآبان، خود را «اشرف قلمرواندیشه» می‌پندارند.

این است تفاوت میان آموزه‌های «پدرسالارانه» و آموزش متهورانه و بنیادین. شأن انسانی چنین رقم می‌خورد. جوانان شیفتگان این شأندند. آنان بر قیمومت گردن نهند. در این آموزه‌هایی و آزد اندیشی بالنده می‌شود. در آن دیگری، دکماتیسم و کهنگی. این همان راز شیفتگی این جوانان است. پس زدن لذات جهان مادی اروپا و پرواز به اقلیم اساطیربین‌النهرین، نشانی از شیفتگی است. پرت و پلاگویی، نشانی از عدم تعادل است. آنان با فرهنگ آمرانه بیگانه‌اند. ادبیات نوینی دارند. اینان تشنه‌اند. آیا آب زلال دارید؟ خفتگان در «محنت‌آباد» پدرسالارانه، ظرفیت درک و تعامل با این «بی‌قراران» را ندارند. آنان که توسری خورده‌اند و در لهیب آتش محرومیت از عشق، فداکاری و دگر دوستی می‌سوزند، چگونه می‌توانند اینان را بفهمند. نتیجه این درک، مهمل بافی است.

دو اردوگاه

برای قیمومت جوانان شیفته، دو نوع نگرش رقابت می‌کنند: استبداد کالا و سنت. جهان بورژوازی با نهاد پراقتدار رسانه، معرفت را تولید، بازتولید و توزیع می‌کند. «معرفت» به معنای وسیع آن یعنی نمادها یا مرجع‌های معنی‌دار و قابل تجربه در جهان اجتماعی. سبک زندگی و شیوه تفکر تولید و اشاعه می‌یابد. تفکر مستقل، اراده و اختیار انسانی در جهان کالایی فریبی بیش نیست. هر آنچه هست مانیپولاسیون (دست کاری ذهنی) است. انسانها در قالبهای از پیش تعیین شده، فشرده می‌شوند. حوزه‌های مُد، موسیقی، آرایش، ورزش، تغذیه و هنر با خدمت گرفتن صنعت تبلیغات، ترویج، اشاعه و تداوم سبک‌های زندگی قالبی را ممکن می‌سازند. مدام ارزشهای جدید خلق می‌شوند. در پناه این ارزشها، فروش کالاها تضمین می‌شود. فردگرایی فربه‌نهادینه‌گریده، مودت و دلسوزی به ممنوع رقیق می‌گردد. استیلای کالا بر همه سپهرهای جامعه سنگینی می‌کند. چتر الیناسیون و شی وارگی بر جامعه گسترده می‌شود. در این گیرودار، سنت گرایان هم دغدغه قداست خود را دارند. جزمیت و واپس‌گرایی نیاز به «بارکشانی» مطیع دارند. جوانان اولین قربانیان این دو نوع نگرش‌اند. بحران هویت، بحرانهای روحی و ناهنجاریهای اجتماعی، آنها را در هم می‌کوبد. در این برهه پیروسه هویت‌یابی اصیل و حقیقی بسیار خطیر است. سؤال بنیادین این است که با چه مکانیسمی می‌توان به این خواست پاسخی قانع‌کننده داد. مدیریت و هدایت عبور از این بحران فردی و اجتماعی محک صلاحیت است. اندیشه مجاهدین به مثابه راه حل سوم تا کنون بسیار پر اقبال بوده است. این اندیشه آلترناتیو سنت و استیلای کالا است. اندیشه مجاهدین این جوانان را از ساختار کهن سنتی می‌کند. با ارزشهای نوین آنها را در مقابل یورش استبداد کالا حفاظت می‌کند. آنها را رها می‌کند. اندیشه مجاهدین جهانی است نهفته، مملو از رمز و راز، شور و شرر و طرب. در نیروی جوان، قدرتی انفجاری نهفته است که این دو سیستم ظرفیت، جذب آن را ندارند. رقابت با اندیشه‌ی مجاهدین کاری است دشوار.

در جوامع سنتی، جزمیت، تعصب و یکسونگری حضوری زمخت دارند. این جوانان با مجاهدین «گسست معرفت شناختی» را تجربه کرده، اندیشه سنتی را پس می‌زنند. این گسست، مرهون عقل‌باوری و ایمانگرایی است. گناه اینان بر ملا کردن «اسرار خدایان» است. در اساطیر یونان «پرومته» خشم خدای خدایان «زنوس» را بر می‌انگیزد، چون او آتش را ربوده، در اختیار انسان نهاده و اسرار را «عیان» کرده است. مجازات او بسی دلخراش است. کرکسی در کوه قفقاز، هر صبحگاه سینه‌ی پرومته را می‌شکافد و قلبش را بیرون می‌کشد. «کرکس» ها هر روز و شام قلب مملو از نور این جوانان را می‌شکافند: آنان «شستشوی مغزی» شده‌اند. وای از این همه بد نهادی. «ما نمی‌خواهیم دشمنان ما با ما مدارا کنند»، لیک نیاز داریم، کارزاری شریف کنند. دانشی گسترده و عمیق نیاز است، تا بتوان این «شیفتگان» را درک کرد. این جمله را خطاب به هموطنان گویم: در برداشتی تک‌ساحتی از یک مفهوم و جریان فکری، یا ما به پریشانگویی کشانده می‌شویم یا به انکار آن اندیشه. ملایان، جهانی تک‌بُعدی را مهندسی کرده‌اند و در راه شیطانسازی بسیار کوشا هستند. آنها از لغزش شما خرسندند. آنها را خرسند نکنید. این کمترین وظیفه مدنی است. به دفاع از مجاهدین برخیزید. این است آن کیش‌رهایی.

زیرا تا چرخ آموزش بر این پایه بچرخد، اندیشه‌های والای انسانی، چونان لاشه‌ای لگدکوب و دفن می‌گردند. ملایان با کمک یاران‌شان، مذهبی پیچیده در هاله‌ای از قداست، بنا نهاده‌اند. دشمنان مقاومت «مقلدان» این مذهبند. مبارزان بر علیه این قداست، چوب تکفیر را بر تنهای خود حس می‌کنند. مشارکت در این تکفیر، عین کفر است.

وظیفه ای بر دوش مجاهدین است و می کوشند که به زبانی ساده راهکاری ارائه دهند. می توان با انتقادهای استوار و داورانه بر آنها تاخت. دلاوران به میدان آمد؛ میدان نبرد با پلشتی ملایان. می توان در جهت بهینه سازی راهبردهای مبارزاتی وزنه ای چون مجاهدین تلاش کرد. ارجح، منافع ملی است، رهایی از بندهای اسارت است. یاوه گویی، واکنش غیر ارادی، ترس است. کارشکنی و رسنتیما (Ressentiment) هنری فاخر نیست.

به انتخاب آزاد جوانان، فروتنانه گردن نهادن، فضیلت است.

دکتر عزیز فولادوند، 20 آذر 1400 (11 دسامبر 2021)